

در باره زندگی رفیق افسرالسادات حسینی



چریک فدائی خلق رفیق شهید افسرالسادات حسینی در تیرماه ۱۳۳۴ در شهرستان دورود بخش ۴ بروجرد متولد شد. پدرش خواروبار فروش و مادرش آموزگار بود. وی تحصیلات ابتدائی و دوره اول متوسطه را در شهر دورود گذراند. با بیماری پدر و نامساعد شدن اوضاع اقتصادی خانواده ، تصمیم گرفت برای ادامه تحصیل در رشته بهیاری و کار برای تامین زندگی خود و کمک به خانواده به تهران برود. رفیق افسرالسادات در اواسط دهه چهل به تهران رفت و در بیمارستان مادران و نوزادان به کار پرداخت ، امری که به وی امکان می داد ضمن تحصیل کار کرده و مخارج زندگی خود را نیز تامین نماید. او در این دوران همچنین مدت ها در بیمارستان پاسارگاد به عنوان یک پرستار کار کرد. پس از خاتمه تحصیل و با توجه به الزامات تحصیلی و آموزشی آن دوره تحصیلی رسماً وارد کار بهیاری گردید. این شغل به رفیق افسرالسادات فرصتی برای تماس تنگاتنگ تر با مردم و به خصوص اقشار زحمتکش و نیازمند می داد. در نتیجه با توجه به آگاهی هائی که در جریان تحصیل و مطالعه کسب کرده بود از ابتدا پیوسته ، محل هائی را برای خدمت خود انتخاب می کرد که مردمش احتیاج بیشتری به کمک داشتند. به همین دلیل هم مدت ها در مرکز بهداشتی دروازه غار تهران کار می کرد. با این که محل کار رفیق از محل زندگی اش فاصله زیادی داشت ، اما او اهمیتی به این امر نمی داد چون در جریان کار تشخیص داده بود که در محله نازی آباد و دروازه غار بیشتر می تواند در خدمت زحمتکشان و در تماس مستقیم با آن ها باشد. با توجه به ابعاد فقر و محرومیت حاکم بر زندگی توده های زحمتکش، در آن سال ها در این محله ها فقر و نداری زندگی را بر کارگران و زحمتکشان هر چه بیشتر تنگ کرده بود. واقعیتی که رفیق افسر هر روز در جریان کار با آن مواجه شده و قلبش را به درد می آورد. او همواره با نزدیکان و یاران خود از مردمی سخن می گفت که در محل کارش با آن ها مواجه شده و درد و رنج و فلاکت آن ها را به عینه می دید. مشاهده همین دردها و رنج ها و فقر و فلاکتی که نظام حاکم بر هیچ بودگان تحمیل نموده بود ، به تدریج او را به سوی شناختن عامل این همه ظلم و ستم سمت داد و در همین مسیر بود که رفیق افسر به مارکسیسم رسید و عامل استثمار و ظلم و تفاوت طبقاتی را که هیچ چیز جز نظام ظالمانه سرمایه داری نبود را شناخت و علیه آن بپا خاست. پیگیری ای که رفیق افسر در کار و تحصیل از خود نشان می داد بعدها دست مایه جدیت باور نکردنی اش در زندگی سیاسی اش گشت. او در این دوران هر روز صبح ساعت ۶ از محل زندگی بیرون می آمد تا ساعت ۸ سرکار خود باشد و پس از خاتمه کار که ساعت ۴ بعد از ظهر بود به دبیرستان شبانه می رفت و ساعت ۹ شب به خانه بر می گشت بدون این که اجازه دهد خستگی این همه تلاش او را از گام برداشتن در راهی که انتخاب کرده بود باز دارد. در بستر این

تلاش‌ها با گرفتن دیپلم بازرگانی در سال ۱۳۵۳ در کنکور دانشگاه در رشته پرستاری انستیتو علوم بیمارستانی قبول شد.

اما در آن سال‌ها با رستاخیز سپاهک و آغاز مبارزه مسلحانه از سوی چریک‌های فدائی خلق فضای سیاسی جامعه دچار تحولی بزرگ شده بود و "زنگ بزرگ خون" به صدا در آمده و فریاد ضرورت مبارزه برای نابودی نظم جابرانه حاکم سراسر کشور را در نوردیده بود. امری که همه کسانی که قلبشان با درد‌ها و رنج‌های کارگران و ستم‌دیدگان می‌تپید را به پیوستن به انقلابیون مسلح دعوت می‌کرد. این پیام با توجه به شخصیت سرکش و خصلت‌های انسانی رفیق افسر، او را به صفوف این انقلابیون دلاور و از خود گذشته جذب نمود.

رفیقی که تحصیل برایش نه وسیله کسب مدرک بلکه راه دستیابی به مشعلی بود که مسیر آزادی را روشنی بخشد در همه این سال‌ها هیچ‌گاه از مطالعه باز نماند و آگاهی سیاسی اجتماعی خود را هر چه بیشتر رشد داد. در چنین بستری بود که به دلیل روابط خانوادگی‌ای که با رفیق نسترن آل‌آقا از مسئولین سازمان چریک‌های فدائی ایران داشت، در تابستان ۵۳ در ارتباط با سازمان چریک‌های فدائی خلق قرار گرفت و یک سال بعد زندگی مخفی خود را شروع نمود و با خواهر خود فاطمه حسینی به مبارزه مسلحانه‌ای که این سازمان علیه سلطه امپریالیسم و دیکتاتوری ذاتی آن سازمان داده بود پیوست. در این مبارزه عشق رفیق افسر به توده‌ها برای وی دستمایه‌ای بود تا در حد توان خود جهان را به نفع ستم‌دیدگان معنا دهد. با توجه به تجربیات رفیق در کار و زندگی در میان زحمتکشانش، پس از مدت‌ها فعالیت در حوزه‌های مختلف سازمان جهت شناخت بیشتر از محیط‌های کارگری مدتی در کارخانه قرقه زیبا به کار پرداخت.

در زمان کار در همین کارخانه بود که تیمی که رفیق افسر یکی از اعضایش بود مورد شناسائی نیروهای دشمن قرار گرفت و سرانجام رفیق افسر پس از چند بار گریز از دست نیروهای سرکوبگر شاه در ۱۰ تیر ماه سال ۱۳۵۵ در زیر پل جوادیه تهران در مواجهه با آن‌ها به آخرین نبرد زندگی‌اش پرداخت و در این درگیری نابرابر به شهادت رسید. متأسفانه رفیق افسر زنده نماند تا خود به چشم خویش ببیند که پیام‌رهای بی‌بخشی که او برای پژواک آن و توده‌ای شدنش در جامعه می‌جنگید، چگونه پس از مدتی سراسر این فلات خونین را در نوردید و دو سال بعد سازمانی که او در صفوفش مبارزه می‌نمود با چنان استقبال توده‌ای مواجه شد که سابقه نداشت و کارگرانی که او برای آگاهی و تشکل‌شان و سازماندهی مبارزه طبقاتی‌شان پیکار می‌کرد دسته‌دسته بسوی این سازمان روی آوردند.

یاد رفیق افسرالسادات حسینی گرامی و راهش پر رهرو باد.